

## مقدمه نویسنده بر چاپ جدید

موفقیت من در فرار از زندان قصر تهران در فروردین سال ۱۳۵۲ و برقراری ارتباط مجدد با سازمان خود (سازمان چریکهای فدائی خلق ایران)، این امکان را در همان سال برایم بوجود آورد که بتوانم شرحی از واقعاتی که در شکنجه گاه های رژیم شاه بر فرزندان و عزیزان مردم رنج دیده ایران می گذشت را به رشته تحریر درآورم؛ و در عین حال مقاومت های افسانه ای و رشادت های تحسین برانگیزی را شهادت دهم که مبارزین جان برکف آن دوره در مقابل دژخیمان ساواک و شهربانی از خود نشان داده و به این ترتیب در پیوند با مبارزات همزمان خود در خارج از زندان، پایه های ظلم و ستم شاهنشاهی را به لرزه درمی آورند.

طبیعتاً آنچه از طرف من به تحریر درآمده بود، تجاربی را دربرمی گرفت که خود در مقابله با شکنجه گران و مزدوران حکومتی از سر گذرانده بودم. مسلم است که اگر رفقای دیگر، به خصوص آنهایی که پس از تحمل شکنجه های فراوان به جوخه های اعدام سپرده شدند نیز امکان نقل تجارب خود از زندان های رژیم شاه و چگونگی مقابله با شکنجه گرانشان را پیدا می نمودند، یا اگر حتی فقط متن دفاعیه های آنان در بیدادگاه های رژیم شاه منتشر می شد، واقعاتی های زشت و زیبایی فراوانی به طور زنده و ملموس در معرض دید و آگاهی مردم مبارز ایران قرار می گرفت. در این صورت، مطمئناً امکان افشای موارد گسترده تری از فجایع و جنایات های سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه (ساواک) و دیگر نیروهای سرکوبگر در زندان های آن دوره، فراهم می گشت. تأکیدم روی این موضوع از آن روست که بگویم "حماسه مقاومت" (نامی که رفقایم روی کتاب حاضر گذاشتند) را باید تنها یک نمونه و سندی دانست که از واقعاتی های درون زندان در مقطع مورد نظر پرده برداشته است.

باید دانست که آن مقطع به واقع یک دوره خاص از تاریخ مردم ماست. در سال ۱۳۴۱ رژیم شاه در جهت حفظ منافع امپریالیست ها و مشخصاً امپریالیسم آمریکا در ایران، دست به ایجاد تغییراتی در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی جامعه زد. این امر، که همراه با تبلیغات گزاف تحت عنوان "انقلاب سفید" انجام شد، شرایط را برای نفوذ سرمایه های امپریالیستی به اقصی نقاط کشور - حتی به روستاهای دور افتاده - فراهم ساخته و سیستم سرمایه داری وابسته را به سیستم مسلط در جامعه ما تبدیل نمود.

بر این اساس، فئودال ها و وابستگان شان که پیشتر در دستگاه حکومتی نفوذ داشتند، جای خود را هرچه بیشتر به سرمایه داران وابسته دادند (البته فئودال ها یا بورژوا - فئودال هائی چون "عَلَم" و "فرمانفرمایان" و "امینی" و غیره و خود شاه مدتی پیش از اصلاحات ارضی به تدریج یا زمین های خود را به کشت مکانیزه تبدیل کرده بودند و یا با فروش دهات مورد تملک خویش به سرمایه گذاری در بخش های سودآور دیگر روی آورده بودند). با هرچه بیشتر بورژوائی شدن ماشین دولتی که قبلاً نیز عمدتاً در خدمت منافع امپریالیست ها قرار داشت، طبقه حاکم کوشید شرایط جامعه را بیش از پیش برای غارت منابع کشور و استثمار نیروی کار (البته تا حد امکان "ارزان") به نفع سرمایه داران خارجی و داخلی تسهیل نماید. شاه در حالیکه در حوزه تبلیغات می کوشید - به خاطر تغییراتی که به خصوص در اثر رفرم ارضی و از بین رفتن سیستم ارباب - رعیتی در جامعه بوجود آمده بود - خود و رژیم سلطنتی را پیشرفته و متمدن جا بزند، اما در واقعیت عینی و در عمل جز مبین ارتجاع نبود. سرکوب و حشیانه مبارزات توده ها از دهقانان گرفته (که شاه خود را ناجی آن ها می خواند) تا کارگران و دیگر توده های ستمدیده، جلوگیری از آزادی بیان و اندیشه، اعمال سانسور بر کتاب و مطبوعات، ممنوع کردن هر گونه تحزب و تشکل مستقل از دولت از جمله تشکل های کارگری، ارائه کمک های بی دریغ مالی و غیره به آیت الله ها و مجامع مختلف مذهبی که جز در جهت حفظ فرهنگ عقب مانده مذهبی در میان مردم و اشاعه دروغ و خرافات در بین آنها کاری انجام نمی دادند، استخدام جاسوس در تعداد بیشمار که

وجودشان حتی در مجامع خصوصی کوچک نیز احساس می شد، بگیر و به بندهای خوف آور، زندان و شکنجه (حتی به خاطر خواندن یک کتاب) و اعدام، و به طور کلی اعمال یک دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز تماماً نشان می دادند که حکومت شاه صرفاً به منافع سرمایه داران مرتجع خدمت می کند که تاریخاً دیگر به دنیای تمدن و پیشرفت و دموکراسی تعلق نداشته، بلکه اعمالشان تنها یادآور دوره های بربریت و قرون وسطی است. در سال های ۴۰ پس از انقلاب سفید، دیکتاتوری به عنوان یک فاکتور اساسی از یک طرف و عوامل منفی دیگری از جمله فقدان سازمانی از انقلابیون حرفه ای در جامعه که ضمن مبارزه با پلیس سیاسی قادر به جلب نظر موافق و پشتیبانی ستمدیدگان بوده و با بسیج و سازماندهی نیروی مبارزاتی آنان، در مقابل امپریالیست ها و رژیم دست نشانده شان قد علم نماید، این امکان را برای شاه فراهم آورده بود که با مستولی نمودن جو اختناق و رعب و وحشت بی حد و حصر در جامعه، در هیئت "خدایگان شاهنشاه آریامهر"، به قول معروف "خدائی" کند. در این زمان، رژیم صحنه را برای قدرت نمائی خود چنان خالی می دید که به راحتی هر اعتراضی را از طرف توده ها، حتی اعتراض به کمی دستمزد، را با گلوله پاسخ می گفت<sup>(۱)</sup>. در چنین شرایطی، مبارزاتی که در پی تحقق اهداف رفرمیستی چندی از قبیل برقراری "حکومت قانونی" و "انتخابات آزاد" - ضمن حفظ سیستم اقتصادی- اجتماعی موجود - از طریق مبارزه مسالمت آمیز بودند، نتوانستند کاری از پیش ببرند و به طور کلی، مبارزه سیاسی صرف در رابطه با رژیمی که "فقط زبان زور را می فهمید"، بی ثمری و سترونی خود را آشکار ساخته بود. جنبش مسلحانه بر ویرانه های چنین شکست ها و ناکامی هائی در ایران شکل گرفت.

کتاب حاضر انعکاسی از شرایط فوق الذکر و تصویر کننده گوشه ای از آن مقطع تاریخی در جامعه ایران است و می تواند به مثابه سندی برای فهم مسایل آن دوره از جنبش کمونیستی و ضدامپریالیستی مردم ایران مورد استفاده قرار گیرد. در مقطع انتشار کتاب، شرایطی بود که چریکهای فدائی خلق به مثابه یک جریان سیاسی کمونیست، به دشمنان مردم ستمدیده ایران اخطار کرده بودند که گلوله را با گلوله پاسخ خواهند داد و مبارزین مسلح دیگری نیز در مقابل نیروهای سرکوبگر رژیم دست به قدرت نمائی زده و به این ترتیب با آغاز جنبش مسلحانه که امپریالیست ها و هم پیمانان ایرانی مرتجعشان را زیر ضربات کوبنده خود قرار میداد، ناقوس مرگ رژیم شاه به صدا درآمده بود. در آن زمان در جهت تحقق اهداف عاجل جنبش مسلحانه یکی از مهمترین مسایل این بود که به توده های ستمدیده مردم (به خلق) و در رأس آن ها به کارگران، پوچی تبلیغات رژیم نشان داده شود. مبلغین رژیم شاهنشاهی با تبلیغات مسموم کننده خود، این را به توده ها القاء می کردند که هیچکس نمی تواند با دم و دستگاه رژیم شاه دربیافتد. مبارزه بیهوده است و یا روشنفکران فقط حرف می زنند ولی در مقابل نیروهای "قدرتمند" رژیم جرأت استقامت ندارند و از این طریق و صدا البته همراه با سرکوب خشن مبارزات مردم، سعی می کردند توده های ستمدیده ایران را از مبارزه در جهت تحقق خواست های عادلانه و آرمان های انقلابی شان بازدارند. "حماسه مقاومت" که خود از دل جنبش مسلحانه برخاسته بود در چنین اوضاعی و در راستای آن اقدامات انقلابی منتشر شد. کتاب به نوبه خود این دروغ ها را افشاء نمود و در خدمت زدودن جو یأس و ناامیدی حاکم، نوید بخش شور و زندگی شد. در واقع، این کتاب در بردن ایده اصلی چریکهای فدائی خلق در آن مقطع تاریخی به میان توده ها که "می شود مبارزه کرد" و "قدرت در نزد توده هاست"، به سهم خود نقش ایفا نمود. می توان گفت که "حماسه مقاومت" در افشاء دشمنان مردم، در ارتقاء سطح آگاهی و روحیه رزمندگی توده ها و به طور کلی در پیشبرد اهداف چریکهای فدائی خلق ایران، یکی از فاکتورها و عوامل تأثیرگذار بود. به خصوص تأثیر این کتاب روی زنان مبارز ایران و کشاندن آنان به صحنه مبارزه در حوزه های مختلف و از جمله به خود مبارزه مسلحانه، انکارناپذیر است.

کتاب حماسه مقاومت از جمله آثاری از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود که به طور گسترده در همان سال های ۵۰ در سطح جامعه پخش شد. نه فقط رفقائی با قبول خطرات جدی به پخش آن مبادرت نمودند، بلکه یک رادیوی مخفی و پُرشنونده (رادیو میهن پرستان) نیز که در آن سال ها هر روز برای مردم ایران برنامه پخش می کرد، به توزیع وسیع آن کمک نمود (جالب است که بعداً معلوم شد که بعضی از زندانیان سیاسی با رادیوی دو موجی که به طور مخفیانه تهیه کرده بودند نیز به برنامه های این رادیو گوش می دادند). در عین حال بسیاری از مبارزین انقلابی از طریق رادیو امکان یافتند تا کتاب را دست نویس و یا به طرق دیگری بازتکثیر نموده و به پخش زیرزمینی آن اقدام نمایند (بعضی از این مبارزین در هنگام پخش مخفیانه کتاب، توسط مزدوران رژیم شاه دستگیر شدند).

در مقطع خیزش عظیم توده ای در سال ۵۷ و سال های اول انقلاب، "حماسه مقاومت" به طور علنی توسط ناشرین مختلفی تجدید چاپ شد. البته چاپ های علنی آن قبلاً در خارج از کشور صورت گرفته بود و اتفاقاً مبارزینی نیز اقدام به ترجمه آن به زبان های مختلف نموده بودند.<sup>(۲)</sup> لازم است گفته شود که در سال ۵۷ انتشار علنی "حماسه مقاومت" از طرف ناشرین مختلف در ایران در شرایطی که توده

های عظیمی دست اندر کار انقلاب بودند، شدیداً مورد استقبال آن‌ها، به خصوص جوانان و نوجوانان انقلابی قرار گرفت که برای بعضی از آنها این کتاب آغازی برای آشنائی شان با مسایل سیاسی شد.<sup>(۳)</sup> مسلماً شخص من فرد مناسبی برای توضیح اثراتی که این کتاب در جنبش انقلابی ایران به جای گذاشته نیستم - چه بسا که این امر سوء تعبیر شود.<sup>(۴)</sup> ولی اگر قرار به بازگوئی واقعیت های تاریخی که خارج از ذهن ما وجود دارند باشد، باید حداقل به این واقعیت اشاره کنم که در همان سال ۵۷ و ۵۸ جوانان و نوجوانان انقلابی بسیاری در سراسر کشور با تلاش های انقلابی خود نام مدارسشان را تغییر داده و نامی که با "حماسه مقاومت" شناخته می شد را روی آن ها گذاشتند. با توجه به چنین واقعیت هائی بود که وقتی "چریکهای فدائی خلق" در سال ۵۸ با جدا کردن صف خود از سازمان غضب شده شان (قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت) از طریق من بر علیه رژیم خمینی اعلام موضع نمودند، دشمنان توده های رنج کشیده ایران - از مبلغین تازه کار جمهوری اسلامی گرفته تا سازشکاران و خائنین نفوذ کرده در درون سازمان ما که از کهنه کاران توده ای درس می گرفتند - دیگر از هیچ تبلیغات خصمانه ای بر علیه من خودداری نمودند. متأسفانه طیف گسترده ای از مبارزین آن زمان که ماهیت ارتجاعی و ضدخلقی رژیم خمینی را نمی شناختند، نظرات ما را چپ روانه تلقی کرده و با آن تبلیغات همراه شدند.<sup>(۵)</sup>

نکات دیگری را نیز باید در رابطه با کتاب "حماسه مقاومت" بازگوئی نمایم. در سال ۱۳۵۲ وقتی رفقا از من خواستند که در مورد زندان و آنچه خود دیده بودم، بنویسم اصلاً تصور نمی کردم که نوشته های من ممکن است روزی به صورت کتابی چاپ شود. من آن ها را به مثابه گزارشی برای رفقای سازمان نوشتم. ولی رفقا تصمیم به چاپ آن نوشته ها گرفتند. رفیق مرضیه احمدی اسکوتی<sup>(۶)</sup> ویراستاری کتاب را به عهده گرفته بود. او که در آن موقع در پایگاهی<sup>(۷)</sup> در تهران فعالیت می کرد، از طریق رفیق علی اکبر (فریدون) جعفری<sup>(۸)</sup> به من که در مشهد بودم، پیغام می فرستاد که مثلاً فلان موضوع را کم توضیح داده ای و باید بیشتر بنویسی و یا مسائل مربوطه دیگری را مطرح می کرد... یادداشت های من در چنین پروسه ای به صورت کتاب درآمد. ما می بایست هر چه زودتر کارهای تکنیکی (تایپ، چاپ و غیره) آن را انجام داده و کتاب را در جامعه پخش می نمودیم. زندگی مخفی شرایط خاص خود را داشت. به هیچوجه نباید وقت را از دست می دادیم. چرا که یک دستگیری و یا درگیری با مزدوران دشمن می توانست در انتشار آن اختلال ایجاد کند و یا حتی باعث شود که هرگز منتشر نشود. مسأله بر سر انتقال تجربه و تأثیرگذاری بود. از این رو من به یاد ندارم که قبل از چاپ کتاب حتی یک بار از اول تا به آخر آن را خوانده باشم تا مثلاً موضوعاتی که احتمالاً در آغاز از قلم افتاده بودند را به آن اضافه کنم. امروز که به کتاب برمی گردم، می بینم که در شرح شکنجه ها و مقاومت ها، تا آن جا که مستقیماً به خود من مربوط است و یا در مورد مبارزینی است که خود از نزدیک به نحوی در جریان شکنجه و مقاومت آن ها قرار داشتم و یا در مورد آن ها در همان موقع از زبان خود مزدوران رژیم شنیده ام، دچار هیچ گونه اغراق گوئی نشده و عین واقعیت را توضیح داده ام.<sup>(۹)</sup> با این وجود، شاهد درج بعضی شنیده هائی در کتاب هستم که بیشتر منعکس کننده جو و چگونگی طرح مسایل زندان در آن سال هاست.<sup>(۱۰)</sup>

زحمت تایپ نوشته های مرا (روی استنسیل) رفیق شیرین معاضد<sup>(۱۱)</sup> کشید. همچنان که آثار دیگری از سازمان در آن مقطع اغلب توسط او تایپ می شد. انجام این کار با توجه به امکانات موجود و لزوم شدید مخفی کاری واقعاً دشوار بود. برای اینکه صدای تایپ به بیرون نرود شیرین با استفاده از لحاف و تشک، در گوشه ای از اتاق، اتاقکی درست کرده بود که تنها جا برای نشستن خودش (روی زمین) و تاپش را داشت. او علیرغم سرردهای پُر عذاب میگری اش، ساعت ها در آنجا می نشست و تایپ می زد. تنها انگیزه این دختر فداکار در انجام کارش، عشق به "دنیای زیبای کمونیسم" بود. (این عبارت را ما، در صحبت های دو نفریمان در مورد آینده بکار می بردیم)

کار تکثیر استنسیل ها توسط پلی کپی در پایگاه ما، در مشهد توسط خود من و به کمک رفیق بسیار عزیز، ابراهیم پوررضای خلیق<sup>(۱۲)</sup> که نمونه ای از صفا و صداقت و وجودش مملو از کینه و نفرت عمیق به دشمن بود، انجام شد. در آن زمان سازمان صاحب یک دستگاه کوچک چاپ با حروف سربی شده بود که کلی به آن افتخار می کردیم. صفحه اول و تیرهای کتاب را اسماعیل خاکپور<sup>(۱۳)</sup> با چاپ سربی زد که البته من نیز کمکش می کردم. اگر درست به خاطرماند باشد تیرها را با رنگ سرخ چاپ کردیم. مقدمه "حماسه مقاومت" را رفیق حمید اشرف (به قسمت توضیحات رجوع کنید) نوشته است و بیوگرافی را رفیق مرضیه از روی متنی که به توصیه او، خود من نوشته بودم، تنظیم کرده است. پاورقی های کتاب هم تماماً با همکاری رفقا حمید اشرف، شیرین معاضد و مرضیه احمدی اسکوتی نوشته شده اند.

از جنبه های دیگری نیز "حماسه مقاومت" با تاریخی از رشد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران گره خورده است. آرم سازمان اولین بار از طریق این کتاب در جامعه پخش شد. البته آرم اولیه با آرم کنونی تفاوت هائی داشت. رفیق فرامرز شریفی<sup>(۱۴)</sup> که افتخار طراحی آرم

سازمان را دارد، در طرح خود، دستی که مسلسل گرفته است را در داخل نقشه ایران رسم کرده بود. بعدها رفقای دیگر از جمله رفقا کیومرث سنجری<sup>(۱۵)</sup> و رفیق فریدون جعفری، سعی کردند که دست با مسلسل را به صورتی که از دل ایران بیرون آمده، ترسیم نمایند. چه به این صورت و چه در شکل اولیه، آرم سازمان هنوز داس و چکش نداشت. داس و چکش در اوایل سال ۵۴ به آن اضافه شد. در ارتباط با تصاویر ترسیم شده در آرم، باید گفت که هر یک از این تصاویر به شکل سمبلیک بیانگر دیدگاه‌ها و خصلت‌های مبارزاتی مشخص سازمان بوده و می‌باشند. مثلاً در این آرم، دستی که مسلسل بر گرفته است بیانگر شیوه اصلی مبارزه (یعنی مبارزه مسلحانه) می‌باشد. این دست از دل جامعه ایران که نقشه ایران بیانگر آن است بیرون آمده است. و کره زمین نشان دهنده خصلت انترناسیونالیستی و ابعاد جهانی این مبارزه می‌باشد.

امروز پس از گذشت ۳۰ سال که از اولین انتشار "حماسه مقاومت" می‌گذرد، واضح است که ما در شرایطی کاملاً متفاوت از گذشته قرار داریم. تلاش‌های انقلابی جوانان روشنفکر و فداکاری‌های بی‌دریغ توده‌های ستم‌دیده ایران در سال‌های ۵۰ تنها به آنجا منجر شد که رژیم شاهنشاهی به زباله‌دان تاریخ فرستاده شد ولی هدف نهائی این مبارزات که همانا رهائی از قید سلطه امپریالیسم و سیستم سرمایه داری وابسته بود به دلایلی متحقق نشد. در نتیجه رژیم سرکار آمد که اگر چه شکل و شمایل کاملاً متفاوتی از رژیم شاه داشت ولی ماهیتاً با آن یکسان بود و به همین خاطر هم از همان آغاز کماکان نه تأمین منافع توده‌ها بلکه تأمین منافع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته را در دستور کار خود قرار داد. امروز تحت حاکمیت رژیم جدید (رژیم جمهوری اسلامی) نفوذ امپریالیسم در ایران بسط بیشتری یافته و سیستم سرمایه داری وابسته نیز از رشد و گسترش هر چه فزونتری برخوردار شده است. قطبی شدن هر چه بیشتر جامعه، شدت یابی تضادهای طبقاتی، گسترش نابسامانی‌های گوناگون اجتماعی همه بر پایه زیرساخت‌های اقتصادی چنان سیستمی نضج یافته و حاصل شرایط اقتصادی - اجتماعی کنونی جامعه ایران است. در چنین شرایطی از یکطرف مبارزه توده‌های مردم بر علیه سلطه حاکم - هم بر زمینه شرایط عینی زندگی‌شان و هم در پرتو رشد آگاهی و کسب تجارب مبارزاتی از پیشینیان خود - به صورت گوناگون همواره جریان داشته است و از طرف دیگر رژیم حاکم برای زیر سلطه نگاه داشتن توده‌ها و از این طریق حفظ نظم استثمارگرانه موجود، با به خدمت گرفتن ایدئولوژی ارتجاعی اسلامی که توجیه‌گر اعمال ضدخلقی اوست، با چنان سببیت و وحشی‌گری عمل می‌کند که چهره‌ای به مراتب جنایتکارانه‌تر از رژیم شاه از خود به نمایش گذاشته است. این واقعیت امروز حتی به سلطنت‌طلبان با آن پرونده آشکارا رسوا و خونینشان نیز فرصت می‌دهد تا خود را "دمکرات" جلوه دهند. بنابراین کتاب حاضر در شرایطی مجدداً به چاپ می‌رسد که شدت و وسعت جنایات رژیم جمهوری اسلامی، جنایات رژیم شاه و قساوت‌ها و اعمال ننگین آن رژیم در حق توده‌های ستم‌دیده ایران را ظاهراً کمرنگ ساخته و برای سلطنت‌طلبان فضائی جهت رواج تبلیغات دغلكارانه و سرشار از فریب و ریا به وجود آورده است. اتفاقاً رفیق عزیز می‌باشد که خود از طرف رفقا و دوستانی خواستار تجدید چاپ این کتاب بود، ضرورت آن را اینطور توضیح می‌داد که امروز طرفداران رسوا و طرد شده شاه در خارج از کشور "دُم درآورده‌اند" و سعی در فریب و اغفال نسل جوانی دارند که خود شخصاً تجربه زندگی در زیر سلطه رژیم شاه را نداشته‌اند. این امر مسلمی است که انتقال تجارب انقلابی گذشته به نسل جوان یک وظیفه انقلابی است. و در ضمن تاکنون هم، جوانان زیادی (به واقع از دو نسل جوان) بارها و بارها چه به طور مستقیم و چه از طرق دیگر تقاضای دریافت "حماسه مقاومت" را نموده‌اند و مکرراً اشتیاق خود برای خواندن آن را مطرح ساخته‌اند. در هر حال صرف نظر از این واقعیت‌ها که به نوبه خود بیانگر ضرورت تجدید چاپ این کتاب می‌باشند، در رابطه با تجدید چاپ آن، روی واقعیت دیگری نیز باید تأکید نمود.

یکی از مختصات شرایط کنونی، گشایش جبهه‌ای بر علیه کمونیست‌ها و نیروهای مترقی در عرصه نظر و ایدئولوژی می‌باشد. در این جبهه که از طرف ایدئولوگ‌های رژیم جمهوری اسلامی سازمان داده شده، نیروهای ضد مردمی دیگر از سلطنت‌طلب گرفته تا توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها، تا اپوزیسیون قانونی رژیم (اصلاح‌طلبان غیرحکومتی) شرکت دارند، نیروهائی که علیرغم همه اختلافاتشان با یکدیگر، در حفظ سیستم سرمایه داری وابسته در ایران متفق‌القول می‌باشند. این‌ها، امروز دست در دست یکدیگر هر یک از زاویه‌ای و در قالبی به انتشار نوشتجاتی می‌پردازند که به خصوص تمرکز خود را روی تحریف و وارونه‌جلوه دادن افکار و مبارزات دلیرانه جوانان رزمنده ایران در سال‌های ۵۰ قرار می‌دهند. در این مسیر بعضی از آنها گاه با به رخ کشیدن شرایط زندان‌های جمهوری اسلامی که مطمئناً بسیار جهنمی‌تر و دهشتناک‌تر از زندان‌های رژیم شاه می‌باشند، به تیره‌سواک پرداخته و در حالیکه سعی می‌کنند جنایات آن دستگاه مخوف در حق مبارزین انقلابی و زندانیان سیاسی دوره شاه را لاپوشانی نمایند، دست به خدشه دار کردن ارزش‌های مبارزاتی می‌زنند که در اثر زحمات بی‌دریغ و از خودگذشتگی‌های رزمندگان آن سال‌ها، بوجود آمده است. بر این اساس چاپ مجدد "حماسه مقاومت" برای مقابله با چنان تلاش

هائی نیز صورت می گیرد. بی شک واقعیت های مطرح شده در متن این کتاب بار دیگر به سهم خود روشنگر حقایقی چند در مورد افکار و اندیشه و مبارزه و مقاومت دلیرانه نسلی از فرزندان آگاه و مبارز ایران و افشاگر تبلیغات سوء مزدوران رژیم جمهوری اسلامی<sup>(۱۶)</sup> و همه کسانی خواهد بود که مغرضانه بر علیه مبارزین آگاه و انقلابیون جان بر کف سال های ۵۰ قلم فرسائی می کنند.

یک نکته بسیار مهمی را هم در این جا ذکر کنم؛ و آن اینکه آنچه در "حماسه مقاومت" آمده، تنها یک گوشه از واقعیت زندان های رژیم شاه در سال های ۵۰ را ترسیم می کند. باید دانست که با تأثیرگذاری جنبش مسلحانه روی مردم، فضای سیاسی جامعه به تدریج به ضرر رژیم تغییر می کرد. بر این اساس، هر چه این مبارزه بیشتر مورد حمایت توده ها قرار گرفت و جوانان بیشتری را به سوی خود جلب نمود، برخوردهای رژیم نیز با مبارزین در زندان ها هر چه بیشتر خشن تر گردید. تقریباً از سال ۵۲ به بعد، شکنجه ها و سخت گیری ها در زندان ها شدت بیشتری یافت و بی دادگاه های رژیم نیز احکامی به مراتب بالاتری را در مورد مبارزین صادر نمودند.

در پایان ذکر نکاتی را لازم می بینم:

۱- در تجدید چاپ این کتاب هیچگونه تغییری در متن اصلی داده نشده است. تنها، شعر "پیروزی" از آخر کتاب به بخش مربوط به سلول انفرادی - زیر زمین شهربانی - منتقل شده است.

۲- بر خلاف چاپ قبلی که در آن تمامی توضیحات مربوط به متن یکجا و در آخر کتاب ذکر شده بود، در چاپ جدید، توضیحات مربوط به هر فصل در آخر همان فصل درج گردیده است. کل کتاب مجموعاً به ۵ فصل تقسیم و به ترتیب شماره گذاری شده است. علاوه بر آن، در چاپ اخیر ضمن حفظ توضیحات قبلی، پاره ای توضیحات تکمیلی نیز به برخی از آنها اضافه نموده ام که همگی آنها با علامت ⊕ مشخص گردیده و به دنباله توضیحات قبلی افزوده شده است. پاورقی های جدید در متن کتاب نیز با همین علامت مشخص شده اند.

## توضیحات:

(۱) از نمونه های برجسته مبارزات توده های زحمتکش در آن زمان، می توان از جنبش دهقانی رازلیق (رازیق)، دهی بود در شرق آذربایجان) و راه پیمائی مسالمت آمیز کارگران کارخانه جهان چیت در کرج نام برد که توسط نیروهای مسلح رژیم شاه به خاک و خون کشیده شدند. این را هم باید دانست که در کارخانجات - بیش از هر جای دیگر - شرایط پلیسی وحشتناکی حاکم بود تا آنجا که هر گونه تمایلی برای اعتصاب با بی رحمانه ترین عکس العمل ها (دستگیری، شکنجه و اخراج) مواجه می شد.

(۲) در حال حاضر از "حماسه مقاومت"، ترجمه هائی به زبان انگلیسی، آلمانی، سوئدی و کردی موجود است. ترجمه آن به زبان فرانسه را یکی از دوستان سازمان (فریدون ایل بیگی) انجام داده بود. او اصرار داشت که پاورقی هائی از خود به کتاب اضافه کند اما کتاب با آن پاورقی ها حجمی به خود گرفت که چاپش را تقریباً غیرممکن ساخته بود. برای چاپ فرانسوی کتاب، رژیم دبره (نام دبره در ایران بیشتر با کتاب "انقلاب در انقلاب" که وی در آن به تجزیه و تحلیل انقلاب کوبا پرداخته، شناخته می شود. دبره در سال های ۵۰ ظاهراً هنوز به چپ گرایش داشت. اما بعدها استحاله پیدا نمود و هنگامی که میتران رئیس جمهور فرانسه شد، وی یکی از مشاورین او گردید) مقدمه ای نوشته بود. در هر حال، ترجمه فرانسوی آن را من هیچوقت به صورت چاپ شده ندیدم.

(۳) پس از قیام بهمن، در فاصله بین این قیام و هنگامی که من خروج خود را از سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق علناً در سطح جامعه اعلام کردم، بسیاری از جوانان و نوجوانان مبارز، نامه هائی خطاب به من به ستاد فدائی فرستاده بودند. متأسفانه مسئولین جدید این سازمان بنا به روحیه زیادی(!!) دموکراتیک(!!) خود، حتی یکی از آن نامه ها را در اختیار من قرار ندادند. من بعد ها شنیدم که آن مسئولین از کثرت نامه ها و تلفن هائی که جهت تماس با من بود، اظهار می کردند که کلافه شده اند! البته در اینجا آنچه مورد توجه من است صرفاً بیان یک واقعیت تاریخی است. یکی دو سال پیش، در یکی از سایت های اینترنت نوشته بسیار پراحساس و واقعاً شورآفرینی را هم دیدم که متعلق به مبارزی بود که به گفته خود در ۱۳ سالگی، کتاب حماسه مقاومت را خوانده و با آن کتاب نیز با

مسائل سیاسی آشنا شده بود. او که در همان آغاز هجوم رژیم خمینی به مردم، دستگیر شده و بهترین سال های عمر خود را در زندان های جهانی جمهوری اسلامی گذرانده بود، با نوشته خود تنها خواسته بود از رفقای ما در کانادا برای برگزاری مراسم سیاهکل، قدردانی نماید. وجود چنین افرادی با چنان نوشته هائی و همین طور آگاهی از این که بعضی از شعرها و شعرهائی که در آن کتاب مطرح شده، توسط مبارزین جوان آن سال ها (سال های اول روی کار آمدن جمهوری اسلامی) در دیوارهای سلول ها نوشته شده بود، بار مسئولیت هر چه عظیم تری را بر دوش من می گذارد. هر چند که به خوبی می دانم که "حماسه مقاومت" دیگر به هیچ وجه تنها به من تعلق ندارد.

۴) انقلابی گمنام، همواره در ذهن من جایگاه خاصی داشته و احترام و ارج زیادی را در من برانگیخته است. اما چنین پیش آمد که برعکس، نام من به خصوص در رابطه با کتابی که پیشروی خود دارید، با برجستگی در جنبش مطرح شد. لازم دیدم این را تأکید کنم که می دانم که این برجستگی خود حاصل جانفشانی های آن گمنامان است. در هر حال، واقعیتی است که "حماسه مقاومت" به نمونه ای از مبارزه و حماسه آفرینی های زنان و مردانی بدل گشته که در یک دوره از جنبش ظفرنمون خلق های تحت ستم ما، برگهای درخشان و نوینی را بر تاریخ سراسر مبارزاتی مردم ایران افزودند. از این زاویه است که باید تأثیر این کتاب را در جنبش مورد توجه قرار داد.

۵) در همان سال ۵۸ که من و رفقای دیگر در "چریکهای فدائی خلق" (این نام - بدون کلمه سازمان - نام اولیه همان تشکلی است که با ادغام گروه جنگل و گروه احمدزاده، به وجود آمد. با این نام بود که ما پس از حماسه سیاهکل، ضمن صدور ۱۳ اعلامیه، در جامعه اعلام موجودیت نمودیم) متشکل شده و بر علیه رژیم جمهوری اسلامی اعلام موضع نمودیم - و این در شرایطی بود که متأسفانه تصور عمومی آن بود که "بهار آزادی" فرا رسیده - روزنامه کیهان یک ستون را به توصیف طنزگونه و به واقع مسخره آمیز چگونگی رفتار و حرکات من در یک روز، اختصاص داده و نوشته بود که گویا روز من با گرفتن اسلحه به دست شروع شده و به همان ترتیب ادامه می یابد. خلاصه آنکه گویا من عاشق اسلحه بوده ام و کارهائی را که می شد بدون اسلحه انجام داد گویا من اصرار داشته ام که حتماً باید با اسلحه انجام گیرد و از این قبیل... . مسلماً کیهان با ارائه چنان تصویری از من که فرسنگ ها با واقعیت و افکار و اعتقادات من فاصله داشت، اغراض خاصی را دنبال می کرد که همانا منحرف کردن ذهن ها از مسایل بسیار پراهمیت آن دوره و لوث کردن واقعیت های به جائی بود که ما مطرح می کردیم. در آن دوره حرف اصلی ما این بود که رژیم تازه استقرار یافته بنا به ماهیت ضدخلقی خود، دیر یا زود حمله خود را به مردم آغاز خواهد کرد. لذا، برای حفظ دستاوردهای قیام بهمین باید اساس کار را روی سازماندهی مسلح توده ها متمرکز ساخت و توده ها را برای یک رودروئی مسلحانه که به آن ها تحمیل خواهد شد، آماده نمود. (هزار افسوس که مدتی بعد، رژیم حمله خود به مردم را با وحشی گری هر چه تمامتر آغاز کرد بدون آن که مردم خود را سازمان داده و برای مقابله با آن حمله، آمادگی داشته باشند - البته به جز در مواردی). اتفاقاً تم اصلی تبلیغات "سازمان چریکهای فدائی خلق" (که حالا دیگر در رأسش نیروهای سازشکار و غیرانقلابی قرار گرفته بودند) بر علیه ما هم، بدان گونه بود. آن ها مرا فردی احساساتی که گویا به خاطر تعلق خاطر به گذشته متوجه تغییرات در شرایط نیستم و از این رو به مبارزه مسلحانه چسبیده ام، تصویر می کردند و بر علیه ما جزواتی از قبیل "اشرف، بازمانده ای از دوران کودکی" منتشر می نمودند. در آن زمان، شعر "با چشمها"ی شاملو مصداق حال ما بود. این شعر، شرایط و فضائی را تصویر می کند که با دروغ هائی مردم را فریفته و شب (سمبل سیاهی و اختناق و ...) را در حالیکه هنوز "دو دانگی" از آن باقی بود و شب از "نیمه نیز برنگذشته" بود، به مردم به عنوان روز جا می زنند. "آفتاب"، برای مردم "مفهوم بی دریغ عدالت بود" و آنها "با آفتاب گونه ای" مردم را فریفته بودند. در این میان یک نیروی انقلابی که متوجه این دغلکاری ها و فریب کاری هاست، فریاد می زند که مردم چنین چیزی را باور نکنید. ولی دغلکاران بر علیه آن نیرو، هیاهوی تبلیغاتی به پا کرده و مسخره اش می کنند.

واقعیت آن بود که با سقوط رژیم دیکتاتور شاه، واقعاً شب از نیمه نیز برنگذشته بود. دشمنان مردم ما (امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته) علیرغم همه ضرباتی که از مردم مبارز ایران دریافت کرده بودند، هنوز از پای درنیامده و مشغول تحکیم پایه های رژیم جمهوری اسلامی به مثابه نماینده جدید خود، بودند. در چنین اوضاعی، هیاهوی تبلیغاتی همه آن نیروها، از مرتجعین وابسته به رژیم گرفته تا سازشکاران رخنه کرده در سازمان ما و مسخره کردن های آن ها و "توفان خنده ها"یشان بر علیه ما، تنها فرصتی به جمهوری اسلامی داد تا یکی دو سال بعد با توفانی ویرانگر، هستی و حیات مردم را درنوردد.

- (۶) مرضیه احمدی اسکوتی: در فروردین سال ۵۲، پس از شهادت رفیق نادر شایگان، به همراه چند رفیق دیگر در ارتباط مستقیم با سازمان چریکهای فدائی خلق قرار گرفت. مرضیه در ششم اردیبهشت ۱۳۵۳ در یک درگیری شجاعانه با دشمن به شهادت رسید. در این درگیری نیروهای مسلح رژیم در حالیکه از ترس، جرأت نزدیک شدن به او را نداشته و بنا به تاجر ذهنشان تصویری از یک دختر شجاع نداشتند و می گفتند که او یک مرد است که چادر به سر کرده است، با مسلسل وی را در خون غلطانند. رفیق مرضیه به خصوص با شعرهای انقلابی ای که از او به جای مانده، چهره آشنائی برای مبارزین می باشد.
- (۷) تقریباً از سال ۵۲ به بعد، ما از محل سکونت خود، به جای "خانه تیمی" از عنوان "پایگاه" استفاده می کردیم.
- (۸) علی اکبر (فریدون) جعفری: در سال ۵۰ توسط رفیق چنگیز قبادی به سازمان پیوست. پس از دستگیری های اولیه سال ۵۰، او به همراه رفقا حمید اشرف و حسن نوروزی در مرکزیت سازمان نقش بسیار مهمی در سازماندهی رفقای جدید و حفظ سازمان ایفاء نمود. زندگی سراسر مبارزاتی و پرمسئولیت وی در اردیبهشت ۵۴ در شرایطی به آخر رسید که وی به دلیل خستگی مفرط ناشی از کار زیاد، در یک تصادف رانندگی، مجروح و از امکان حرکت بازماند. لذا برای ناکام گذاشتن دشمن از دستگیری خود، از رفیق همراه خواست که گلوله ای به او زده و خود از مهلکه خارج شود. این آخرین دستور نظامی رفیق جعفری بود.
- (۹) تأکید بر این واقعیت را از این جهت لازم می بینم که در سالهای اخیر، برخی از مرتجعین و مماشات طلبان، در خدمت به اشاعه ایده فریبکارانه برقراری "صلح" و "صفا" بین شکنجه گر و قربانی، و برای خاموش کردن آتش خشم ستمدیدگان بر علیه ستمگران، کوشیده اند تا جنایات وحشتناک مزدوران ساواک در زندان ها را لاپوشانی کنند. در این چارچوب، اینها به طرز سخیفانه ای واقعیات مندرج در "حماسه مقاومت" را نیز هدف قرار داده و آن ها را "مبالغه آمیز" و "خودساخته" خوانده اند.
- (۱۰) مثلاً در مورد محاکمه ۲۳ تن از رفقا (در کتابی که در اختیار من است اشتباه چاپی رخ داده و تعداد رفقا ۲۱ نفر ذکر شده اند)، در حالی که جو مبارزاتی آن محاکمه به درستی توصیف شده و همان طور که من بعداً مستقیماً از زبان بعضی از بازماندگان آن محاکمه تاریخی شنیدم، آن ها به واقع بیدادگاه رژیم شاه را به دادگاهی برای محاکمه آن رژیم تبدیل ساختند، ولی مواردی از شنیده ها با عین واقعیت انطباق ندارند. نظیر آن که مثلاً "رفیق احمدزاده شخصاً به حسین زاده مزدور گوشمالی سختی داد" و یا "بسیاری از رفقا پیش از اعدام در زیر شکنجه به شهادت رسیدند". با این حال، این امر که رفقا در آن دادگاه ساختگی و نمایشی، به نشانه اعتراض، بر خلاف رسم رایج، از صندلی های خود برنخاستند، این امر که یک ساواکی غول پیکر، با خشونت، رفیق مسعود احمدزاده را از جای خود بلند کرده و در بیرون به کتک زدن او پرداخت، این امر که در همان بیدادگاه، رفقا در اعتراض به برخورد ساواکی ها، سرود سازمان (من چریک فدائی خلقم، جان من فدای خلقم...) را به طور دسته جمعی خواندند و اصولاً به دلیل چنین عملکردهائی بود که از جلسات بعدی، آن ها را دسته جمعی به دادگاه نبردند و غیره، همگی کاملاً درست بوده و بیان عین واقعیات به وقوع پیوسته می باشند.
- (۱۱) شیرین معاضد: از جمله رفقای باقی مانده گروه جنگل بود که نه فقط با زحمات بی دریغ خود بلکه با خصوصیات واقعاً کمونیستی خویش، تأثیر به سزائی در بازسازی ضربه های سال ۵۰ و حفظ و اعتلای سازمان ایفاء نمود. او در همان روزی که رفیق مرضیه اسکوتی شهید شد، توسط مزدوران ساواک دستگیر گردید و در زیر شکنجه های وحشیانه آن ها جان باخت. عکسی از تن شکنجه شده او، بعد از قیام بهمن به دست مردم افتاد.
- (۱۲) ابراهیم پوررضای خلیق: یکی از رفقای ارزنده که قبل از پیوستن به سازمان، دانشجوی دانشکده صنعتی تهران بود. در بهمن ماه سال ۵۲ در شرایطی که دشمن تازه متوجه فعالیت چریکها در شهر مشهد شده بود و وضعیت شدیداً پلیسی در شهر حاکم بود، در این شهر دستگیر و به زیر وحشیانه ترین شکنجه ها کشیده شد و در زیر شکنجه نیز شهید گردید.
- (۱۳) اسماعیل خاکپور: دانشجوی دانشکده صنعتی و هم دوره ابراهیم بود. با دستگیری او همراه با یک رفیق دیگر در بهمن ماه ۵۲ بود که ساواک به حضور چریکها در شهر مشهد، پی برد. اسماعیل پس از دستگیری تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت. ساواک او را به مدت ۲ سال در سلول انفرادی نگاه داشت، که در آن زمان بی سابقه بود. وی که به حبس ابد محکوم شده بود، با قیام توده ها از زندان شاه آزاد شد. در مورد این موضوع که او بعداً به اسارت رژیم جمهوری اسلامی درآمد و چه سرنوشتی پیدا کرد، اطلاع دقیقی در دست نیست.
- (۱۴) فرامرز شریفی: قبل از پیوستن به سازمان، دانشجوی دانشگاه تهران بود. او در سال ۵۱ در یک درگیری با مزدوران رژیم شاه به شهادت رسید.

۱۵) کیومرث سنجری: به عنوان یک چریک فدائی خلق یکی از طولانی ترین زندگی های مخفی را داشت (نزدیک به شش سال). او قبلاً دانشجوی سال سوم دانشکده علم و صنعت نارمک تهران بود. به دنبال اعتراضات و اعتصابات دانشجویی در اردیبهشت ماه سال ۵۰ شناخته شده و مخفی شد و سپس در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق قرار گرفت. در ۹ بهمن سال ۵۵ هنگامی که در پایگاهی در مشهد فعالیت داشت و جهت تماس با رفقای تهران به تلفنخانه رفته بود، در همانجا با مأموران رژیم مواجه گشت که یک باره بر سر او ریختند. اما او برای این که زنده به دست دشمن اسیر نشود موفق شد که با خوردن قرص سیانور به دست خود به زندگی پرافتخارش پایان دهد.

۱۶) در چند سال اخیر کتاب هائی در مورد چریکهای فدائی خلق و دیگر مبارزین انقلابی سال های پنجاه، از طرف وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی (همچنین از طرف افراد ظاهراً مستقلاً که البته نان روزشان از طریق اشاعه افکار و تحریفات حاکمین وقت، تأمین می شود و بعضی از این ها گویا در گذشته، نشان به قول معروف به تن مبارزین فدائی نیز، خورده است)، منتشر شده اند که با ارائه مشتی دروغ می کوشند تاریخ وارونه و غیرواقعی را برای نسل جوان کنونی ترسیم نمایند. در ضمن تحت شرایط سانسور شدید (ممیزی)، کتاب هائی هم یا با خودسانسوری و یا خواسته و ناخواسته مطابق فضای موجود، در زمینه فوق الذکر منتشر می شوند که البته گاه بازگوکننده حقایقی نیز می باشند.